



الگوهای ساختِ واژه‌های مرکب شاهنامه

نسرین پرویزی

۱ فرایند پژوهش

انتخاب متن شاهنامه برای تحلیل دستوری واژه‌های مرکب آن از این رو بوده است که بسیاری از این واژه‌ها به گوش فارسی‌زبانان امروز آشنا و بر زبانشان جاری است هر چند معنای برخی از آنها تغییر کرده است. پسوندواژه‌های پُرکاربردِ امروز مانند سرا، گونه، خانه، رنگ، نامه، گرا، خواه، نگار در اشعار شاهنامه فراوان است و چه بسا زبانی آنها و اقبال فارسی‌زبانان به آنها از وجود این الفاظ در اشعار گوش‌آشنای فردوسی ناشی باشد. با استفاده از این واژه‌ها و الگوهای متنوع آنها، می‌توان برای ترکیبات و مشتقات واژه‌های بیگانه معادل‌های مناسب فارسی ساخت.

در این پژوهش، همه واژه‌های مرکب شاهنامه بر پایه چاپ مسکو استخراج شده است. ابتدا این واژه‌ها، با ذکر نام داستان و شماره صفحه و شماره بیت در آن داستان، وارد رایانه شده سپس مقوله‌های دستوری آنها مشخص گشته است. برای تحلیل دستوری واژه‌ها، ابتدا نوع ترکیب و مقوله ترکیب تعیین سپس هر واژه به دو سازه اصلی و یک سازه میانی (در صورت وجود) تجزیه شده است. مقوله هر سازه از واژه نیز تعیین شده سپس، با توجه به دو یا سه مقوله به دست آمده، واژه‌ها از لحاظ ساختار دستوری و نوع رابطه سازه‌ها با یکدیگر تحلیل شده‌اند. در هر بخش، الگوی ساختاری واژه‌ها نشان

داده شده و شواهد آنها در شاهنامه ذکر شده است.

شمار واژه‌های برگه‌نویسی شده حدود ۶۵۰۰۰ بوده که پاره‌ای از آنها ضمن کار حذف و ۶۱۸۵۳ برگه حفظ شده است. از آن میان، ۱۷۹۴۵ برگه مرکب، ۸۴۱ برگه مرکب- مشتق، ۱۳۴۴ برگه مرکبِ تصریفی، ۵۹۸۳ برگه وصفی مقلوب، ۵۹۴ برگه اضافی مقلوب، و بقیه (۳۵۰۴۶ برگه) ترکیبات وصفی و اضافی‌اند. شمار کل واژه‌های استخراج شده، بدون احتساب تکرار آنها، ۲۴۴۶۶ بوده است. در مقاله حاضر، خلاصه‌ای از بخش‌های مرکب و مرکب-مشتق آمده است.

۲ واژه‌سازی و واژه مرکب

واژه‌ای که از حداقل دو پایه ساخته شده باشد مرکب است. اگر در واژه‌ای هم از ترکیب و هم از اشتقاق استفاده شده باشد، به آن مشتق-مرکب گفته می‌شود (طباطبایی ۱، ص ۹). ترکیب و اشتقاق از رایج‌ترین شیوه‌های ساخت واژه‌های جدید در زبان فارسی‌اند. بیشتر واژه‌های زبان فارسی از طریق فرایند ترکیب ساخته می‌شوند و اشتقاق به نسبت کمتر استفاده می‌شود. ساخت واژه‌های اشتقاقی مورد بحث این مقاله نیست اما واژه‌های مرکب-مشتق از مباحث آن است.

۳ واژه‌های مرکب

۳-۱ بخش اول- اسم

واژه‌هایی که از ترکیب آنها اسم ساخته می‌شود بسیارند. ترکیباتی از این نوع مستخرج از متن شاهنامه دارای ساخت‌های متعدّدند. ترکیبات اسم ساز خود به چند دسته تقسیم می‌شوند:

۳-۱-۱ دسته اول- واژه‌هایی که دو سازه دارند به شرح زیر:

اسم + اسم

این واژه‌ها را می‌توان به دو دسته اضافی مقلوب و مرکب دسته‌بندی کرد. غالب واژه‌های اضافی مقلوب از دو اسم ساخته شده‌اند هر چند، در مواردی، صفت جانشین اسم شده است. واژه‌های مرکب متشکل از دو سازه اسمی که اسم ساز باشند ممکن است

هسته‌آغاز (طباطبایی ۱، ص ۲۶)، مانند سرانگشت یا هسته‌پایان (همان) مانند نوشدارو، پندنامه، بت‌خانه باشند. همچنین ممکن است همپایه یا متوازن باشند، مانند گاو‌میش، شترمرغ و یا یک اسم بدل از دیگری باشد، مانند شاه کسری / محمودشاه.

در فهرست واژه‌های مرکب شاهنامه، صورت‌های متفاوتی می‌بینیم که می‌توان آنها را در دسته‌های زیر جای داد:

دو اسم همپایه یا متوازن در کنار یکدیگر بدون رابطه‌ای مشخص: گاو‌میش (۱۳ مورد)؛ شترمرغ (یک مورد).

یک واژه بدل از دیگری و، به عبارتی، بدل‌واره است و معنای دیگری را در دل دارد. این واژه‌ها، در کنار هم، نقش تأکیدی دارند و مرکب دوسویه خوانده می‌شوند، مانند شاه کیخسرو (۴ مورد)، که، در مقلوب (کیخسروشاه)، نیز هر دو اسم بدون عنصر ربطی در کنار هم می‌آیند. در واقع، شاه و کیخسرو، هر دو، یک مصداق دارند. شاید بتوان گفت که لفظ شاه مشخص می‌کند که کیخسرو شاه است و با بقیه کیخسروها فرق دارد. الفاظ شاه و کی و شه‌شاه و شهریار با اسامی شاهان دیگر نیز به وفور در شاهنامه آمده است، از آن جمله‌اند: شاه‌شاپور (۲ مورد)؛ کیباد (۳۰ مورد)؛ شهریار اردشیر (۳ مورد)؛ و شه‌شاه لهراسب (یک مورد). در عین حال، صورت معکوس آنها (شاه جزء دوم) نیز فراوان است: فریدون‌شاه (یک مورد)؛ هوشنگ‌شاه (۲ مورد). در این گونه واژه‌ها، به نظر می‌رسد لفظی که دلالت بر نام خاص نمی‌کند مقام یا سمت فرد را مشخص می‌سازد. الفاظی چون شاه و شه‌شاه و کی مقام شاپور و قباد و لهراسب و اردشیر را نشان می‌دهند. اما، در این میان، واژه مرکبی چون کی‌شاه نیز هست که هر دو جزء آن به معنای «شاه» است. در واژه‌هایی مانند مرداس‌نام (یک مورد) و کاموس‌نام (یک مورد) نیز، لفظ نام فقط نقش تأکیدی دارد.

نوعی رابطه اضافی بین دو جزء وجود دارد که نشانه آن حذف شده است: برادزیدر (یک مورد)؛ شاه‌بیچه (یک مورد)؛ گلنار (۱۷ مورد).

ترکیب به نظر اضافه مقلوب می‌آید اما چنین نیست چون، که اگر از حالت قلب درآید، معنای خود را از دست می‌دهد. غالب این نوع ترکیب‌ها در معنی و صورتی خاص منجمد شده‌اند. در آنها، جزء دوم هسته است و جزء اول توضیحی درباره جزء دوم به دست می‌دهد (هسته آن جزء از واژه است که مقوله کل واژه از آن گرفته شده است). نمونه‌هایی

از این نوع‌اند: شیربا (یک مورد) به معنی «آش شیر» یا «شیربرنج». با به معنای «آش» هسته واژه است و شیر ماده سازنده آش را مشخص می‌سازد؛ سراپرده (۸۲ مورد) که آن را پرده سرا نمی‌توان گفت و به معنی «بارگاه» است؛ گلبرگ (۶ مورد) که «برگ گل» نیست بلکه «برگه‌های رنگی سازنده گل» است و با «برگ» فرق دارد.

دو اسم در کنار هم می‌آیند، اما یکی از آنها معنای صفتی و دلالت بر شباهت دارد و کل واژه به نظر صفتی است که موصوف مشخص محذوفی ندارد. این واژه‌ها هسته پایان‌اند، مانند گاودم (۲۲ مورد) که «نوعی ساز کوچک‌تر از کرنای و شبیه به دم گاو» است؛ شبرنگ (۱۹ مورد)، که «نام اسبی» است، هرچند گاه به معنای «سیاهرنگ» در صفت اسب نیز به کار رفته است.

دو اسم در کنار هم قرار دارند و ممکن است با نشانه اضافه یا بدون آن تلفظ شوند اما ترکیب اضافی نیستند و کل واژه معنای مشخصی دارد و، در واقع، یک واژه شمرده می‌شود. در این گونه واژه‌ها نیز، رابطه نحوی میان اجزا مشخص نیست، مانند آبروی (۶۱ مورد) که با آب روی به معنای «اشک» تفاوت دارد؛ پس پشت (۵۲ مورد) به معنای «عقب و پشت» که نمی‌توان رابطه خاصی بین اجزای آن یافت و دو جزء ترکیب تقریباً به یک معنی‌اند؛ خاک پای (۵ مورد)؛ کره‌نای / کرنای (۷۰ مورد). این واژه با رای مشدد مکسور تلفظ می‌شود؛ اما این کسره نشانه اضافه نیست و به نظر می‌آید که برای سهولت تلفظ افزوده شده است.

اسم صفت گونه + اسم: با این ساخت فقط دو واژه استخراج شده است: خرچنگ (یک مورد) به معنای «دارای چنگ بزرگ»؛ شاه‌زن (یک مورد) به معنای «زن دلیر و بزرگ». در این واژه‌ها هسته واژه جزء دوم است و جزء اول (اسمی که نقش وصفی یافته) توصیفی است برای جزء دوم.

اسم + اسم مصدر: سرزنش (۲۲ مورد)، یگانه واژه با این ساخت در شاهنامه که، در عین حال، مرکب- مشتق است به معنی «زدن بر سر کسی، سرکوفت و شماتت کردن»، با حرف اضافه محذوف. حذف حرف اضافه در ساختار ترکیبی واژه‌ها در زبان فارسی سابقه و بسامد بالا دارد.

اسم مصدر + اسم: آفرین‌خانه (یک مورد)، به معنی «محل پرستش». آفرین (متضاد نفرین) به عنوان اسم مصدر و به معنای «پرستش و پرستیدن» آمده است.

صفت + اسم: غالباً اسامی خاص و واژه‌های مرکب با معنای یا مصداق مشخص‌اند: تندباد

(۱۳ مورد) که به نظر وصفی مقلوب می‌رسد اما «اسم نوعی باد» است و با باد تند تفاوت دارد؛ خوشاب (۲۰ مورد) به معنی «آب‌گوارا»؛ زرداب (یک مورد) به معنی «مایع صفاوی»؛ نوروز (۱۹ مورد).

صفت مبهم + اسم: فقط دو واژه در شاهنامه با این ساخت وجود دارد: دیگرسرای (۱۰ مورد)؛ هرکاره (۳ مورد) نام نوعی «دیگ سنگی» که، در ساخت این واژه، علاوه بر صفت مبهم و اسم، پسوند اشتقاقی «-ه» نیز آمده است.

صفت مفعولی^۱ + اسم: در شاهنامه فقط واژه زادبوم (۲ مورد) با این الگو آمده است.
اسم + صفت فاعلی: برادر جهان‌بین (یک مورد).

ضمیر مبهم + اسم: بسامد واژه‌هایی که با همه ساخته شده و صورتی واحد و از لحاظ معنایی بسیط یافته‌اند نازل است. در بسیاری از بیت‌ها لفظ همه در کنار الفاظ متعدّد به کار رفته است اما فقط در همه شب (۲ مورد) به نظر می‌رسد که تشخیص واژگانی یافته باشد.

عدد + اسم: عدد شناسه اسمی (مخصّص) است. اما، در اینجا، واژه‌هایی در مد نظر است که تشخیص واژگانی یافته‌اند: دوسرای (یک مورد) به معنی «دنیا و آخرت»؛ هفت‌کشور (۵ مورد) به معنی «هفت اقلیم»؛ هفتخوان (۱۵ مورد)؛ یک‌خدای (۱۹ مورد) به معنی «خدای یگانه».
اسم + مصدر مرخّم^۲ = اسم مصدر: دستبرد (۲۲ مورد)؛ یادکرد (۲ مورد)؛ کمربست (یک مورد) به معنای «کمر بستن و همت کردن در کاری».

اسم + اسم = صفت جانشین اسم: ترکیب‌های وصفی که، در آنها، موصوف حذف شده و صفت به جای اسم به کار رفته است. تفاوت این واژه‌ها با واژه‌هایی چون خرچنگ و شترمرغ این است که این واژه‌ها اساساً موصوف ندارند و به صورت اسم به کار می‌روند. نمونه‌هایی از این دست‌اند: بادپای (۱۹ مورد)، که در اصل ستور بادپای بوده است، به معنی «ستور تندرو»؛ بت‌پیکر (یک مورد)؛ ماه‌چهر (۲ مورد).

۱) این ساخت را نگارنده بر اساس نظر استاد محسن ابوالقاسمی صفت مفعولی گذشته (ستاک گذشته متعدی + پسوند «-ه») خوانده بود که به توصیه استاد سمیعی تا انتهای مقاله به صورت فعلی تغییر یافت.
۲) نگارنده این ساخت را اسم + ستاک گذشته = اسم مصدر تقطیع کرده بود که، به توصیه استاد سمیعی، به جای ستاک گذشته تا انتهای مقاله مصدر مرخّم آمده است.

اسم + ستاک حال: به ظاهر می‌تواند صفت فاعلی شمرده شود اما به دلیل آنکه ویژگی‌های صفتی ندارد، نمی‌توان آن را صفت شمرد. این واژه‌ها «-تر» و «-ترین» نمی‌گیرند اما می‌توان آنها را جمع بست و اسم شمرد. در زبان فارسی، واژه‌های گلفروش، حرفچین، قالبساز، گلگیر از این نوع‌اند. این نوع واژه‌ها، به اعتبار دلالت، به چند دسته تقسیم‌پذیرند. از این دست واژه‌های به‌کاررفته در شاهنامه را به شرح زیر می‌توان دسته‌بندی کرد:

– با دلالت بر شغل: موزه‌دوز (۲ مورد)؛ موزه‌فروش (۳ مورد).

– با دلالت بر مکان: آبخخور (۱۸ مورد)، مرکب از آبش (حالت مفعولی بانی āp) و خور (بن مضارع خوردن) (حسن دوست، ص ۵)؛ آبگیر (۳۲ مورد).

– با دلالت بر شیء معین: پای‌بند (۷ مورد)، به معنی «وسیله بستن پای»؛ پالهنک (۶ مورد)، «رشته‌ای که به لگام بندند»؛ بریند (یک مورد)، «ریسمانی که بر کمر اسب بندند».

– با دلالت بر زمان یا رویدادی خاص: رستخیز (۵۵ مورد)؛ شبگیر (۷۶ مورد).

دسته دوم- ترکیب عطفی یا ربطی

۳-۱-۲

اسم + و + اسم: مور و ملخ (یک مورد)؛ کزی و کاستی (۱۰ مورد).

قید مقدار + و + قید کیفیت یا قید کیفیت + و + قید مقدار: فقط واژه‌های چون و چند (یک مورد) و چند و چون (۲ مورد) با این ساخت آمده است.

ادات استفهام + و + ادات استفهام: واژه چون و چرا (۳ مورد) یگانه واژه با این ساخت است. صفت جانشین اسم + و + صفت جانشین اسم: بسامد این واژه‌ها محدود است و غالباً به صورت جمع آمده‌اند: کهان و مهان (۲۴ مورد)؛ مهان و کهان (۴ مورد)؛ کهتران و مهان (۳ مورد)؛ مهتر و کهتر (۲ مورد).

مصدر مرخّم + (و) + مصدر مرخّم = اسم مصدر: هر دو واژه و حاصل آنها از یک مقوله‌اند: شدآمد (یک مورد)، که، در آن، واو عطف حذف شده است؛ خرید و فروخت (یک مورد)؛ گفت و شنید (۳ مورد).

مصدر مرخّم + و + اسم مصدر: داد و دهش (۱۹ مورد) در شاهنامه یگانه واژه با این ساخت

است.

صفت + و + صفت: بد و نیک (۴۹ مورد)؛ شور و تلخ (یک مورد)، که اسم‌اند: «چیز بد» و «چیز نیک» یا «چیز شور» و «چیز تلخ»؛ نرو ماده (۲ مورد) به معنی «جانور نر» و «جانور ماده».

ستاک حال + و + ستاک حال (نشان‌دهنده هممه و هیاهو): دار و رو (یک مورد)؛ دار و گیر (۱۳ مورد)؛ ده و دار و گیر (استثنائاً از سه بن مضارع با او عطف در میان آنها) (یک مورد).

ستاک حال + ا + ستاک حال: نشان‌دهنده تکرار عمل. در این واژه‌ها جزء اول و جزء آخر یکسان‌اند که با الف (â) ی ستاک‌ساز (formative) ترکیب شده‌اند: دِهاده (۷ مورد)، به معنی «بزن‌بزن» و «بگیربگیر»؛ روارو (۲ مورد)، به معنی «تکرار و کثرت آمد و شد».

اسم + و + ستاک حال: واژه گرم و گداز (۴ مورد)، یگانه واژه با این ساخت در شاهنامه است. نام‌آوا + [و یا ا (â) ی ستاک‌ساز] + نام‌آوا ← نام‌آوا: های و هوی (۴ مورد)؛ بخ‌بخ (۲ مورد)؛ چکاچاک (۶ مورد).

ستاک گذشته + (و) + ستاک حال ← اسم مصدر: گفتگو / گفتگوی (۶ مورد)؛ گفت و گو / گفت‌وگوی (۱۱۴ مورد)؛ خفت و خیز (۴ مورد).

۳-۲ بخش دوم- صفت

دسته اول- واژه‌هایی که از ترکیب دو جزء ساخته می‌شوند. ۳-۲-۱

اسم + اسم ← صفتِ دارندگی / صفتِ اسنادی

جزء اول مفعول بی‌واسطه و جزء دوم صفت فاعلی: لشکرپناه یا لشگرپناه (۱۰ مورد)، به معنی «پناه‌دهنده لشکر» در ترکیباتی چون: شماساس کین توز لشکرپناه؛ گُرد لشگرپناه، گیسو گودرز لشگرپناه؛ دین‌دوست (یک مورد) یعنی «دوست‌دارنده دین»، در ترکیب جهاندار دین دوست‌مرد.

جزء اول مسندگونه: یزدان‌پناه (یک مورد) به معنی «کسی که یزدان پناه اوست»؛ خسرونیاز (یک مورد) به معنی «کسی که خسرو نیاز اوست یا به خسرو نیاز دارد»؛ بختیار (۳ مورد)، به معنی «کسی که بخت یار اوست».

با رابطه نحوی نامشخص: پایمرد (۳ مورد)، که در آن پای یا پاد، از مصدر پادن، به معنی حمایت و نگاهبانی کردن است و معنای شفیع و میانجی دارد.

جزء اول توصیف‌کننده جزء دوم که نوع کار فرد را مشخص می‌سازد یا عادت و تکرار عمل شخصی را بیان می‌کند: جفاییشه (۲۱ مورد)؛ ترسکار (۳ مورد)، «خصلت کسی که ترس و واهمه دارد»؛ رنج‌کار

(یک مورد)، «خصلت کسی که رنج بسیار می‌برد».

جزء اول معنای صفتی ندارد بلکه اسم ذات است و جزء دوم نیز اسم است و اجزاء رابطه دستوری مشخصی ندارند: یگانه نمونه اژدهادوش (یک مورد) است به معنی «کسی که اژدها بر دوش دارد». تکرار دو اسم در کنار هم: پَرِیر (یک مورد)؛ چاک‌چاک (۱۵ مورد)؛ رنگ‌رنگ (۵ مورد).

اسم صفت‌گونه + اسم

جزء اول نام شخص یا مقام است و واژه تبار و مسلک را نشان می‌دهد: ایرج‌نژاد (یک مورد)؛ جادونژاد (۲ مورد)؛ خسروآیین (۳ مورد).

جزء اول معنای صفتی دارد و جنس جزء دوم را بیان می‌کند: پولادشُم (یک مورد)؛ زرپیکر (۲ مورد). جزء اول محدودکننده جزء دوم است و، هرچند از مقوله اسم است، نوعی ویژگی و خصوصیت را می‌رساند و، در معنی صفت دارندگی است: جعدموی (۲ مورد)؛ خورشیدچهر (۲ مورد)؛ سروبالا (۱۰ مورد).

اسم + اسم صفت‌گونه

برعکس دسته قبل، جزء دوم صفت‌گونه و وصف جزء اول است: پیکراهو (یک مورد)؛ پیکرگهر (یک مورد)؛ پیکرهمای (۲ مورد).

جزء اول ابزار است که جزء دوم جنس آن را نشان می‌دهد: پیکان‌خدنگ (۲ مورد)، به معنی «پیکان ساخته شده از چوب خدنگ».

اسم + اسم مصدر: نیکی‌دهش (۴۱ مورد) یگانه نمونه با این الگوی ساختاری است به معنی «نیکی‌دهنده» که مرکب- مشتق است.

صفت جانشین اسم + اسم: جزء اول صفتی است که موصوف آن حذف شده است: گرامی‌نژاد (یک مورد)، به معنی «شخصی از نژاد گرامی»؛ ابلق‌سوار (یک مورد)، به معنی «سوار بر اسب ابلق».

صفت + اسم: ترکیب وصفی مقلوب به نظر می‌رسد؛ اما باید توجه داشت که ترکیب وصفی مقلوب اسم‌ساز است ضمناً می‌توان ترکیب را از صورت قلب به صورت ترکیب وصفی درآورد. در حالی که ترکیب، در این الگوی ساختاری، صفت‌ساز است و چون از صورت مقلوب درآید معنی آن تغییر می‌کند: بدروزگار (۱۶ مورد)؛ تیزویر (۱۷ مورد)؛ دژروی (۲ مورد)؛ شوم‌پی (۳ مورد).

اسم + صفت: تن آسان (مورد ۳۵)؛ روی زرد (مورد ۴)؛ زیان چرب (یک مورد).

صفت بیان حال + اسم: خندان لب (یک مورد) یگانه واژه با این ساخت است.

صفت تفضیلی قیاسی + اسم: برترمنش (مورد ۲۳) یگانه واژه با این ساخت است.

صفت دائمی + اسم: بینادل (مورد ۱۳)؛ دانادل (مورد ۲).

صفت فاعلی + اسم: واژه‌های مرکب با این ساخت صفت‌هایی هستند که با حذف کسره اضافه ساخته شده‌اند: بخشنده گنج (یک مورد)؛ تابنده جان (یک مورد)؛ گیرنده شهر (مورد ۳).

صفت فاعلی + اسم: نادیده خواب (یک مورد)؛ گم کرده راه (مورد ۵).

صفت مفعولی + اسم: گشاده زبان (مورد ۵)؛ خسته جگر (مورد ۱۰).

صفت + صفت مفعولی: پُرگشته (مورد ۴)، یگانه لفظ با این الگوی ساختاری در شاهنامه و صفت مکانی است که پر از کشته شده است.

صفت مبهم + اسم: فقط دو واژه دگرگون (مورد ۹)؛ دگرگونه (مورد ۴۵) با این ساخت در شاهنامه به کار رفته که در آنها جزء اول وصف‌کننده جزء دوم است.

ضمیر مشترک + اسم: واژه‌های دارای این ساختار صفت فاعلی هستند: خویشکام (مورد ۶) / خودکام (مورد ۸)، «کسی که به کام و دلخواه خود عمل می‌کند»؛ خویشکار (خویشکار) (مورد ۲)، «کسی که وظیفه خود را انجام می‌دهد».

عدد (مخصص یا شناسه اسمی) + اسم: در جای جای شاهنامه به کار رفته است. دویای (یک مورد)؛ دورنگ (یک مورد)؛ یکدل (مورد ۱۵).

قید + اسم مصدر: پرجست و جوی (مورد ۲)؛ بدکنش (مورد ۳۱)؛ چربگفتار (یک مورد).

ستاک گذشته + اسم: فقط واژه بُردبار (مورد ۱۰) با این ساخت دیده شد.

تکرار یک صفت: پاره‌پاره (یک مورد)؛ ریزریز (مورد ۸).

قید + صفت مرکب: تنگ‌بسته کمر (مورد ۲)، که در اینجا تنگ قید برای بسته کمر که صفت مرکب است. در تیزگم کرده راه (یک مورد) نیز به همین ترتیب، تیز قید است برای گم کرده راه.

قید + صفت بیان حال: تیزپران (یک مورد)، یگانه واژه با این الگوی ساختاری در شاهنامه است.

قید + صفت جانشین اسم: پرگنهکار (یک مورد)، یگانه واژه با این الگوی ساختاری، صفت جایی پُر از گنهکار است.

اسم + ستاک حال ← صفت فاعلی: جزء دوم حالت صفت فاعلی دارد و به معنی انجام‌دهنده کاری است: پرنده‌باز (یک مورد). در این ترکیب، باز بُن مضارع از فعل باختن است؛ دلارام (۲۱ مورد) به معنی «آرام‌کننده دل».

اسم / ضمیر مبهم / قید + صفت فاعلی ← صفت فاعلی:

ترکیب با اسم: جهان‌آفریننده (یک مورد)؛ بخت‌جوینده (یک مورد).
ترکیب با ضمیر مبهم: چیزخواننده (یک مورد)، یگانه واژه با این الگوی ساختاری در شاهنامه است.

ترکیب با قید: خوب‌تابنده (یک مورد)، یگانه واژه با این الگوی ساختاری در شاهنامه است.
اسم + ستاک حال ← صفت فاعلی: شمار این واژه‌ها نسبتاً بالاست و الگوی ساختاری آنها در زبان فارسی زیاست: پاسخ‌نیوش (۲ مورد)؛ جان‌گسل (۲ مورد)؛ پلنگینه‌پوش (یک مورد).
اسم مصدر + ستاک حال ← صفت فاعلی: دانش‌افروز (یک مورد)؛ دانش‌پذیر (۱۷ مورد).
صفت + ستاک حال ← صفت فاعلی: با این الگوی ساختاری فقط واژه زنده‌کن (یک مورد) در شاهنامه آمده است.

صفت جانشین اسم + ستاک حال ← صفت فاعلی: پیرجوی (یک مورد)؛ کهترنواز (۳ مورد)؛ گُردسوز (یک مورد).

قید + ستاک حال ← صفت فاعلی: خوشگوار (۹ مورد)؛ ارزان‌فروش (یک مورد)؛ پُرگداز (۷ مورد).
ضمیر مشترک + ستاک حال ← صفت فاعلی: خویش‌دار (یک مورد)، یگانه واژه با این الگوی ساختاری در شاهنامه است.

اسم + صفت مفعولی ← صفت فاعلی: پیام‌آوریده (یک مورد)؛ هنریافته (یک مورد)؛ میان‌بسته (۷ مورد).

صفت + صفت مفعولی ← صفت فاعلی: گم‌کرده (۹ مورد).

قید + صفت مفعولی ← صفت فاعلی: پیش‌آمده (یک مورد).

اسم + صفت مفعولی ← صفت مفعولی: آبداده (۴ مورد)؛ چوب‌بسته (یک مورد)؛ نازپرورده (یک مورد).

قید + صفت مفعولی ← صفت مفعولی: ایرجی‌زاده (یک مورد)؛ پاکزاده (۸ مورد).

اسم + ستاک گذشته ← صفت مفعولی: بنده‌پرورد (یک مورد)؛ بهرام‌چید (یک مورد)؛ خوک‌خورد (یک مورد).

قید + ستاک گذشته ← صفت مفعولی: پاکزاد (۳ مورد)؛ شوم‌زاد (یک مورد)؛ نیم‌سُفت (۲ مورد).
اسم + ستاک حال ← صفت مفعولی: غالب واژه‌های دارای ساخت اسم + ستاک حال، صفت فاعلی هستند (مانند بارکش) اما در مواردی واژه‌های حاصل آمده صفت مفعولی است (مانند زرنگار به معنی «بازرنگاشته»).

نمونه‌هایی از این واژه‌هاست: زیرجندنگار (۵ مورد)؛ زرنگار (۱۳ مورد)؛ گوهرنگار (۲۹ مورد).
قید + ستاک حال ← صفت مفعولی: باریک‌تاب (یک مورد)؛ نوساز (یک مورد).

دسته دوم- واژه‌هایی که از ترکیب دو جزء اصلی همپایه و واو عطف یا حرف ربط یا حرف اضافه پدید آمده‌اند و صفت یا گروه وصفی ساخته‌اند. دو جزء اصلی ممکن است صورت‌های گوناگون داشته باشند:

اسم + ا (ستاک ساز formative) + اسم: برابر (۲۱ مورد)؛ لبالب (یک مورد).
صفت + و + صفت: تار و تلخ (یک مورد)؛ تاریک و تنگ (یک مورد)؛ دیر و دراز (یک مورد).
صفت مفعولی + و + صفت: مرده و زنده (یک مورد) تنها واژه با این الگوست.
اسم + به / بر / در + اسم ← گروه صفتی: نیزیبه‌دست (۲ مورد)؛ تاج‌برسر (۲ مورد)؛ سردرها (یک مورد).

صفت فاعلی + در + اسم ← گروه صفتی: درنده‌درکارزار (یک مورد).
صفت مفعولی + به + اسم ← گروه صفتی: پروریده‌به‌ناز (یک مورد)؛ سوده‌به‌می (یک مورد).
قید + از + اسم ← گروه صفتی: دورازبہشت (یک مورد).
واژه‌ای که ساخت آن چندان روشن نیست و یکجا ساخته شده است و اجزای آن در جدول واژه‌های این تحقیق نمی‌گنجد و نمی‌توان آن را تقطیع دوگانه کرد: سرسری (یک مورد) است که با سر + سر + ی ساخته شده است. یعنی دو اسم در کنار هم تکرار شده و با افزوده شدن پسوند «-ی» صورت صفتی پیدا کرده است.

۴ واژه‌های مرکب- مشتق

در این مقوله واژه‌های مرکبی بررسی می‌شوند که عنصر اشتقاقی نیز در ساخت آنها

به کار رفته است. عناصر اشتقاقی، همچنان‌که در ابتدا گفته شد، وندها، اعم از پسوند یا پیشوند، هستند که گاه به واژه بسیط می‌پیوندند و واژه اشتقاقی می‌سازند و گاه با واژه مرکب ترکیب می‌شوند و واژه مرکب- مشتق می‌سازند. در این فصل، واژه‌های مرکب- مشتقی که در شاهنامه به کار رفته است بخش‌بندی شده‌اند.

۴-۱ بخش اول- اسم

اسم + پسوند ← اسم / اسم مصدر: پادشاهی (۷۱ مورد)، که در آن ابتدا از یاد به معنی «نگهبان» + شاه، پادشاه ساخته شده سپس پسوند «-ی» آن را به صورت مرکب- مشتق در مقولۀ اسم درآورده است. نمونه‌های دیگر: کدخدایی (۳ مورد)؛ خونابه (۲ مورد).

نام‌آوا + پسوند: غلغلستان (۲ مورد)، یگانه واژه با این الگوی ساختاری در شاهنامه.

صفت + پسوند ← اسم مصدر: این واژه‌ها از صفت‌هایی ساخته شده‌اند که خود ترکیبی از اسم و صفت یا صفت و اسم‌اند سپس، با افزوده شدن پسوند «-ی» به اسم، تغییر مقوله داده‌اند. اسامی ساخته شده به این طریق معنای اسم مصدری دارند: آتش‌سری (۲ مورد)؛ بدمهری (یک مورد)؛ بدتنی (۲ مورد).

صفت فاعلی + پسوند ← اسم مصدر: این واژه‌ها از صفت‌های فاعلی مرکبی ساخته شده‌اند که با الحاق به پسوند «-ی» اسم مصدر شده است: پیلبازی (یک مورد)؛ خوبکاری (یک مورد)؛ کارآگهی (یک مورد).

صفت فاعلی مرکب + پسوند یا دو پسوند با صامت میانجی ← اسم مصدر: دلسوزگی (۳ مورد)، به معنای «دلسوزی و ترخم» که مرکب است از دلسوزه + همخوان میانجی «گ»- ی؛ انده‌گساری (یک مورد)؛ تیزرانی (یک مورد).

قید + پسوند ← اسم مصدر: کم و بیشی (یک مورد) که در آن کم و بیش قید و ترکیب عطفی است. پیشوند + اسم + دو پسوند ← اسم / اسم مصدر + پسوند: ناپایداری (یک مورد).

۴-۲ بخش دوم- صفت

اسم + پسوند ۴-۲-۱

- گروه اسمی (عدد + اسم) + پسوند: دوساله (۲ مورد)؛ دونزاده (یک مورد)؛ چارچوبه

(۲ مورد).

— اسم + پسوند: شاهنشهی (۸۹ مورد)؛ که واژه شاهنشهی، در عین حال که اسم و به معنی «سلطنت» است، در ترکیب با اسم دیگر غالباً از مقوله صفت می‌شود؛ برای نمونه: تاج شاهنشهی.

— اسم مرکب (اسم + اسم) + پسوند: کیخسروی (یک مورد)؛ گلنارگون (یک مورد)؛ زهرابگون (۶ مورد).

صفت + پسوند: این واژه‌ها با صفت‌های مرکب ساخته شده‌اند و با اضافه شدن پسوند مجدداً از آنها صفت ساخته شده است و مقوله آنها تغییر نکرده است: بدتنه (۴ مورد)، که از بدتن (صفت مرکب) + «ه» پسوند ساخته شده و مجدداً صفت شده است؛ نیز بدکامه (۳ مورد)؛ ستمکاره / ستمگاره (۲۲ مورد).

صفت فاعلی + پسوند ← صفت فاعلی: بسیارخواره (یک مورد)؛ خونخواره (یک مورد)؛ دلسوزه، به معنی دلسوزنده (یک مورد).

صفت مفعولی + پسوند ← صفت مفعولی: سالخورده (۴ مورد)، مرکب از سالخورد + پسوند «ه» که، می‌توان آن را به اسم (سال) + صفت مفعولی (خورده) نیز تقطیع کرد.

۴-۲-۲ پیشوند + اسم

— پیشوند + ترکیب عطفی: بی‌پای‌وپر (یک مورد)؛ بی‌نام‌وننگ (۲ مورد)؛ بی‌پاروجفت (۲ مورد).

— پیشوند + اسم مصدر: بی‌سرزنش (یک مورد).

— پیشوند + اسم: بی‌پایمرد (یک مورد).

پیشوند + صفت مرکب: نابختیار (یک مورد)؛ ناخوبکار (یک مورد)؛ ناتندرست (۹ مورد).

پیشوند + صفت فاعلی مرکب: بی‌رهنمای (۲ مورد)؛ بی‌رایزن (یک مورد)؛ بی‌رهنمون (۲ مورد).

پیشوند + صفت فاعلی مرکب ← صفت فاعلی: ناباک‌دار (۳ مورد)، به معنی «نترس»؛ نادلپذیر

(۳ مورد)؛ ناکاردان (یک مورد).

پیشوند + صفت فاعلی (اسم + صفت مفعولی) ← صفت فاعلی گذشته: ناکاردیده (۲ مورد).

۴-۳ بخش سوم - قید

گروه اسمی + پسوند: یک‌تنه (۹ مورد).

قید مرکب + پسوند: همه‌ساله (۱۹ مورد)؛ یکسره (۳۴ مورد)؛ یکبارگی (۱۸ مورد).

پیشوند + اسم مصدر: بی‌گفت‌وگویی (۵ مورد).

اسم + اسم + پسوند: سرسری (۲ مورد) در بیت: گر او را همی بایدت جام گیر مکن سرسری
امشب آرام گیر

۴ نتیجه گیری

فردوسی، با توجه به وزنی که برای شعر خود در شاهنامه اختیار کرده است، محدودیت‌ها و تنگنانهایی در انتخاب واژه و ترکیب واژه‌ها داشته است. در نتیجه، به ناچار تغییراتی در ساختار واژه‌های معمول داده و برخی واژه‌ها را به چندین صورت در شعر خود آورده است. این تغییرات سبب شده است که ساخت‌هایی گوناگون گاه با اندک تفاوت پدید آید.

شمار الگوهای به دست آمده از حدود ۲۴۵۰۰ ترکیب را می‌توان به صورت زیر تقسیم‌بندی کرد:

واژه‌های مرکب در دو بخش عمده اسم با ۲۶ الگو و صفت با ۴۸ الگوی ساختاری؛
واژه‌های مرکب مشتق در سه بخش عمده اسم با ۷ الگو؛ صفت با ۹ الگو؛ و قید با ۴
الگوی ساختاری؛

واژه‌های مرکب تصریفی با پسوند تصریفی فقط در ۲ الگوی ساختاری؛
ترکیبات وصفی مقلوب با الگوهای متنوع در ۲۱ الگوی ساختاری که حاصل آنها ترکیب
وصفی مقلوب است؛

ترکیبات اضافی مقلوب با ۵ الگوی ساختاری ترکیب اضافی مقلوب.

منابع

- شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، چاپ مسکو، چاپ دوم، هرمس، تهران ۱۳۸۴.
ابوالقاسمی، محسن، دستور تاریخی زبان فارسی، چاپ سوم، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی
دانشگاه‌ها (سمت)، تهران ۱۳۸۱.
حسن دوست، محمد، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نشر آثار، ۱۳۸۳.
طباطبایی، علاء‌الدین (۱)، اسم و صفت مرکب در زبان فارسی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۸۲.
— (۲)، فعل بسیط فارسی و واژه‌سازی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۶.
لغتنامه دهخدا.
فرهنگ سخن.